



گفتگوی اختصاصی مهندس علیرضا صرافی نویسنده و پژوهشگر مسائل آذربایجان با سایت آراز آنلاین تبریز - مرداد ۱۳۸۲

در اواخر روزهای گرم تیر ماه مطلع شدیم که مهندس صرافی چند روزی جهت تجدید دیدار، به خانه آباء و اجدادی خود آمده‌اند. فرصت را غنیمت شمرده و با ایشان قرار ملاقاتی گذاشتیم، پس از دیدار مقدماتی قرار بر آن شد که با ایشان گفتگویی پیرامون مسائل روز آذربایجان داشته باشیم، متن حاضر حاصل گفتگویی است بین مهندس علیرضا صرافی و مهندس سعید عزیزخواه (مدیرمسئول سایت آراز آنلاین) که در ادامه می‌خوانید:

تنظیم گفتگو از: غلامرضا سبحانی (خبرنگار سایت آراز آنلاین)

(عزیزخواه): جناب آقای مهندس صرافی جهت آشنایی بیشتر، در ابتدای گفتگو مختصری از بیوگرافی و فعالیتهای خودتان را برای مخاطبین سایت بفرمائید:

(صرافی): من علیرضا صرافی هستم، در سال ۱۳۳۳ در ارومیه بدنیا آمدم و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهرهای ارومیه و تبریز و اصفهان و تهران به پایان رساندم. در سال ۱۳۵۲ در کنکور سراسری شرکت کرده در رشته مهندسی سازه (عمران) از دانشگاه صنعتی شریف قبول شده و موفق به اخذ مدرک لیسانس مهندسی عمران از آن دانشگاه شدم. پس از فارغ التحصیلی در شهرهای مختلفی مانند ماکو، تبریز، اردبیل، آستارا، تهران، مشهد، بروجرد، بندرعباس، قشم، کیش و آبادان و... پروژه‌های مختلف را به انجام رساندم.

خانواده ما در اصل تبریزی بودند، از طرف مادری خانواده خیلی ریشه‌داری هستیم، خانواده مشهور امین (که خیابانی هم در تبریز به همین نام نامگذاری شده) از اجداد ماست. این خانواده

در اواسط دوره قاجار از اصفهان به تبریز آمده‌اند. اینان فرزندان شیخ حسن ترکه بودند که خاندان ترکه از خاندانهای مشهور به علم و فضیلت بودند و اصلاً در زمان ملکشاه سلجوقی از ترکستان به اصفهان (که پایتخت سلاجقه بود) آمده بودند. حداقل چهار عالم بزرگ از آنها در زمینه های فلسفه و علوم نظری برخاسته‌اند. خانواده امین همگی آزادیخواه و از فعالین معتبر انقلاب مشروطه بودند، از میان آنها **محسن معتمدالتجار** را می توان نام برد که از اعضای موثر انجمن ایالتی آذربایجان بود. ایشان اولین کسی بود که به مخالفت با خودکامگی‌ها و دیکتاتوری رضا خان (سردار سپه) پرداخت و نطق مبسوطی در مجلس شورای ملی به عنوان نماینده مردم تبریز ایراد کرد که مرحوم مدرس بعداً و به تبع او آمد و در تائید سخنان وی نطق‌هایی در مخالفت با رضا خان ایراد کرد.

علاوه بر خانواده امین، از میان خانواده ما می توانم به آقایان **سیدحسن شریفزاده** - اولین شهید انقلاب مشروطه - **حاج محمدعلی بادامچی** از مبرزین انقلاب مشروطه و از نزدیکان شیخ محمد خیابانی و **محمد رضا رسولی** وزیر تجارت و اقتصاد آذربایجان در دوره فرقه دموکرات، اشاره کنم.

شاید این سوابق تاریخ خانوادگی هم عاملی بوده که علیرغم رشته تحصیلیم، به مسائل فرهنگی، اجتماعی مردم سرزمینم نیز بپردازم.

به کارهای فرهنگی که تاکنون به انجام رسانده‌ام مختصراً اشاره می کنم: در سال ۱۳۵۸ بلافاصله بعد از انقلاب اسلامی کنگره آذربایجان را در دانشگاه صنعتی شریف ترتیب دادیم، که با حضور قریب به دو هزار نفر در سالن ورزشی دانشگاه تشکیل شد، بعد از آن نشریاتی با نامهای چنلی بئل و صدای آذربایجان به اتفاق چند تن از دوستان منتشر کردیم. این نشریات به دو زبان ترکی و فارسی منتشر می‌شدند و محور اصلی مسائل مورد بحث در آنها مسائل آذربایجان بود، ما یک گروه پژوهشی بنام گروه بررسی مسائل آذربایجان تشکیل دادیم که این نشریات در واقع ارگان آن گروه تحقیقاتی بود که مستقل از جریانات سیاسی که در آن دوره وجود داشتند می‌خواستند مسائل آذربایجان را مورد بررسی قرار دهند. دوازده شماره از این نشریات منتشر شدند که بعدها به دلایل مشکلات مادی و مسائل عمومی جامعه این نشریات بسته شدند. بعد از آن من مقالات خود را در نشریات دیگر انتشار دادم اعم از نشریاتی که در آذربایجان منتشر می‌شدند یا نشریاتی که در تهران منتشر می‌شدند، در تهران با نشریه‌های **وارلیق، نوروز، مبین و روزگاران** و برخی نشریات دانشجویی، و همچنین در نشریات آذربایجان **عصرآزادی، مهدآزادی، شمس تبریز، پیک آذر و نوید آذربایجان** مقالاتی به چاپ رساندم.

الآن هم با نشریه وارلیق و نشریه ائل دیلی و ادبیاتی که در تهران منتشر می‌شوند همکاری نزدیک دارم.

در دانشگاه‌های تهران هم به دعوت دانشجویان در رشته فولکلور و ادبیات شفاهی مردم آذربایجان تدریس می‌کنم. کتابی هم با همین عنوان نگاشته‌ام. این کتاب در سطح دانشجویی تکثیر و توزیع شده همچنین در یکی دو سایت اینترنتی به طور الکترونیکی منتشر شده است. تا کنون در ۷ کنگره بین‌المللی خارج از کشور شرکت کرده و حاصل تحقیقات خودم را در رابطه با مسائل فرهنگی، قومی آذربایجان در این کنگره‌ها ارائه کردم. در داخل کشور هم شاید نزدیک به ۲۰ کنگره، سخنرانی و میزگرد که اکثراً به دعوت دانشجویان بوده شرکت داشته‌ام.

در مورد فعالیت سیاسی باید عرض کنم که نمی‌دانم چقدر اسم این نوع فعالیت‌ها را سیاسی می‌توان گذاشت چون بحث کردن درباره زبان و فرهنگ علی‌الاصول نباید موضوع سیاسی باشد اما در کشور ما روی اینها اسم سیاسی می‌گذارند اگر به این معنا بگوییم تمامی فعالیت‌های من سیاسی بوده. لذا این مورد بستگی به قرائت ما از فعالیت سیاسی دارد.

(عزیزخواه): جناب صرافی برای شروع بنده به این نکته اشاره می‌کنم که اگر بخواهیم برای آذربایجان کاری بکنیم ابتدا باید نواقصات را بشناسیم و ببینیم که کجای کار لنگ می‌زند در آن صورت از زیربنا روی این مورد کار کنیم تا بتوانیم زمینه‌های فکری و باورهای مردم را به سوی آن جلب کنیم. برای همین در تایید مطلب شما باید بگویم در کشور ما حوزه سیاست با خیلی از حوزه‌های دیگر خلط شده است، با در نظر گرفتن این موارد دلایل تفکرات رادیکالیزم مردم آذربایجان را در چه چیز می‌بینید؟ یعنی چه چیز باعث می‌شود که مردم آذربایجان وقتی با یک مسئله فرهنگی یا سیاسی مواجه می‌شوند بسوی حرکت‌های رادیکالیزم سوق پیدا کنند اگر هم به صورت توده‌های عظیم مردمی نباشد اما در تشکل‌ها و گروهایی که در آذربایجان و خارج از آن تشکیل می‌شوند بیشتر این موضوع نمود پیدا می‌کند شما علت اصلی را در چه چیز می‌بینید؟

(صرافی): بلی، در واقع یک سری دلایل تاریخی وجود دارند. آذربایجان همواره کانون انقلابات و آغازگر حرکت‌های اجتماعی بسیار قوی و سرنوشت ساز در ایران بوده. باید در نظر بگیریم که در قرون و اعصار گذشته، آذربایجان یک مرکز بزرگ فرهنگی - علمی بوده و در همین شهر تبریز در مقبره‌الشعرا دهها شاعر و اندیشمند نامی خفته‌اند. ما در تبریز بر سر هر کوچه و بازاری قبور چندین رجل سیاسی، علمی و فرهنگی داریم. در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان و کتاب روضه‌اطهار دقیقاً به محل دفن این بزرگان اشاره شده است. از این منظر تبریز با هیچ شهری در ایران قابل قیاس نیست.

می دانیم در آذربایجان از بابک خرم دینش گرفته تا فرقه حروفیه که اصالت را به انسان می دهد و حتی انسان را تا مرحله خدائی هم بالا می برد طبیعی است که از مهد اندیشه های انسان-محوارانه انسانهای بزرگی برخیزند، می دانیم ترکستان یا خراسان (به عنوان یکی دیگر از کانونهای مهد تمدن شرق) در اثر حمله مغول چیزهای بسیاری را از دست داد اما بسیاری از آنها را آذربایجان جذب کرد، بسیاری بزرگان خراسان به تبریز کوچ کردند، همان نیروی ویرانگر مغول وقتی به تبریز آمد، در اینجا به آبادانی پرداخت، تخریب نکرد و اینجا (تبریز) یک کانون یا اوجاق شد که این اوجاق هیچ وقت خاموشی نمی پذیرد هر طوری هم که باشد زیر خاکستر آن آتش های زیادی وجود دارد.

در تاریخ معاصر هم تبریز سالها بزرگترین کانون سیاست، تجارت و علم در ایران بوده است. اغلب نوآوری ها از اینجا آغاز شده است، مظاهر نوین تمدن و مدنیت نخست در تبریز خودنمایی می کند و در اینجا نشو و نما می کند و بعداً سایر شهرهای ایران هم به تبعیت از آن پیش می روند. آذربایجان همیشه دروازه ارتباطات با جهان خارج و اروپا بوده و محل تلاقی افکار فلسفی، اجتماعی، سیاسی شرق و غرب بوده است.

آذربایجانی، آذری به جان دارد، همواره در نهاد خود یک رسالت تاریخی حس می کند، این شور و عشقی است که با تاریخ ما اجین شده. همیشه ما در میدان حرف اصلی را زده ایم و رفته ایم و این آتش را به نسلهای بعدی سپرده ایم.

لذا به نظر من این نقطه قوتی برای ماست نه نقطه ضعف و نواقص. . .

(عزیزخواه): نظر بنده در این مورد بیشتر به این نکته معطوف می شود که وقتی شما در آذربایجان چنین بزرگانی را نام می برید که برای همه شناخته شده اند، چه در ایران و چه در خارج از کشور کسی منکر این قابلیت های آذربایجان نیست، به عقیده من اینطور به نظر می رسد که در آذربایجان اندیشمندان بیشتر تفکرات تاریخی دارند تا سیاسی، ببینید وقتی ما از نظر سیاسی به این مسائل نگاه می کنیم آذربایجان در طول تاریخ خودش و در دوره های مختلف زمانی، شاهد حرکت هایی بوده، که بیشتر این حرکتها به صورت رادیکال بوده، من بر این باورم که اینها یک پتانسیل هایی هستند که جذب می شوند و در یک لحظه آنی این پتانسیل و انرژی از بطن آذربایجان آزاد می شود. به عقیده من اگر بزرگان ما تا این حد که به تاریخ و فرهنگ آذربایجان پرداخته اند یک مقداری به سیاست و علم سیاست پردازند و بتوانند مسائل آذربایجان را با علم و فنون سیاسی مطرح کنند نه از دید تاریخی، به نظر من یک مقدار از بار این پتانسیل کاسته می شود و می توان از راه های سیاسی خیلی از مسائل را حل کنیم، مثلاً وقتی نمایندگان از آذربایجان با پشتوانه تاریخی آذربایجان مسئولیتی را عهده دار می شوند در عرصه عمل ناموفق جلوه می کنند که شاید

ناشی از عدم تدبیر سیاسی آنان باشد. به هر تقدیر به نظر من سیاست در آذربایجان به فراموشی سپرده شده و آذربایجان همیشه تاریخی بوده.

(صرافی): دقیقاً، ببینید بنا به دلایلی که الان فرصت پرداختن به آنها نیست، در هفتاد، هشتاد سال اخیر در آذربایجان یک نوع اختناق و سرکوب شدید سیاسی وجود داشته، آذربایجانی‌ها علیرغم اینکه خودشان افکار سیاسی داشته‌اند، اما فرصت کمی برای بروز آن داشتند و مجال کمتری هم برای وارد شدن در تعاملات سیاسی و دیالوگ‌های سیاسی را داشته‌اند لذا انرژی بالقوه در آذربایجان ذخیره شده و نهایتاً به صورت انفجاری فرصت بروز یافته است. کما اینکه در حرکت ۲۹ بهمن تبریز شاهد هستیم که در عرض یک روز دولت کاملاً تبریز را از دست داد. اما حرکت کنونی را من نسبت به قبل پخته تر می‌یابم، خوشبختانه چند سالی است که حرکت‌های مدنی در آذربایجان با طمانینه خاص خودش پیش می‌رود. خیلی هم عجله نمی‌کنیم، اما محکم جلو می‌رویم که این خود نقطه امیدواری است.

انتقادی که اینجا باید مطرح کرد این است که با توجه به اینکه بیشترین رجال سیاسی از آذربایجان بوده جا داشته است که در آذربایجان دانشکده علوم سیاسی تاسیس می‌شد. که اگر چنین چیزی محقق می‌شد سطح بحث‌های سیاسی در آذربایجان خیلی بالاتر از اینها بود. اگر ۲۰-۱۰ نفر استاد علوم سیاسی در سطح دکترا داشتیم و مثلاً ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر دانشجو یا فارغ‌التحصیل علوم سیاسی داشتیم، چه پشتوانه عظیمی برای همین حرکت آذربایجان می‌شد.

(سبحانی): آقای مهندس با توجه به فعالیتهایی که به آنها اشاره کردید نقش و جایگاه خودتان را در راستای حرکت‌های آذربایجان چگونه می‌بینید؟

اجازه بدهید که صحبت را خیلی شخصی نکنیم و در مسائل عمومی بحث کنیم اینجا کسی نمی‌خواهد، با من آشنا شود. بلکه ترجیح می‌دهد با مسائل آذربایجان آشنا شوند.

(عزیزخواه): جناب صرافی بنده در ادامه می‌خواهم که جنابعالی به دلایل عدم گرایش مردم آذربایجان به احزاب سیاسی اشاره کنید، اینکه چرا در آذربایجان احزاب به آن صورتی که باید فعالیت ندارند و چرا مردم آذربایجان بیشتر به مسائل اقتصادی اهمیت می‌دهند تا به مسائل سیاسی و فرهنگی؟

(صرافی): مردم آذربایجان در حرکت‌های سیاسی خود هزینه‌های زیادی پرداخته‌اند و تجربه‌ای که از احزاب داشته‌اند تلختر از سایر جاهای کشور بوده، اینکه گفته می‌شود آزادی احزاب در کشور وجود دارد و هر کس بخواهد، می‌تواند حزب تشکیل دهد، عملاً چنین نیست. برای افرادی که مورد اعتماد مردم هستند و صادقانه می‌خواهند با مردم حرف بزنند و به درمان دردهایشان بکوشند، میدان عملی وجود ندارد.

مردم آذربایجان مردم تیزهوشی هستند و خودشان جو مملکت را تحلیل می‌کنند، مردم ترجیح می‌دهند که مثلاً در حرکت‌هایی مثل قلعه بابک روحیه خود را تقویت کنند، تشکل حزبی در شرایط کنونی ریسک بالائی دارد. اما مسلماً زمانی خواهد رسید که هزینه آن ریسک را هم فراهم کنند و خود را سازماندهی کنند.

(عزیزخواه): جناب مهندس صرافی جنابعالی در دانشگاه‌های تهران و تبریز بوده‌اید و شاهد هستید که دانشجویان ترکی که در دانشگاه‌های تهران تحصیل می‌کنند از لحاظ فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی پر کارتر از خود دانشجویان دانشگاه تبریز هستند، برای مثال نشریاتی که دانشجویان ترک در دانشگاه‌های تهران منتشر می‌کنند در قیاس با کارهای فرهنگی دانشجویان دانشگاه تبریز از لحاظ کمی و کیفی در حد خوبی است سؤال این است که آیا به دانشجویان دانشگاه‌های تبریز اجازه فعالیت داده نمی‌شود؟ یا اینکه ما دوست داریم حرفه‌ایمان را بیرون از تبریز و آذربایجان بزنیم؟

(صرافی): هر دو مورد وجود دارد و در واقع علت و معلول همدند، علت اصلی آن سیاست یک بام و دو هوای حاکم بر کشور است. عملاً کارهایی که ما در تهران انجام می‌دهیم با تبریز قابل قیاس نیست، اخیراً برای استاد محسنی برنامه بزرگداشتی در تهران برگزار کردیم که با مراجعه به یک فرهنگسرا، نه تنها پولی بابت این کار نگرفتند و سالن را مجانی در اختیار ما قرار دادند، بلکه هیچ دخالتی هم در برنامه نکردند. اما برای نظیر چنین مراسمی که قرار است در تبریز برگزار شود شنیده می‌شود که لازم است از وزارت ارشاد و هم وزارت اطلاعات تأییدیه گرفت و تازه اعمال نظر فراوان در سیر برنامه می‌کنند که مثلاً باید نصف مطالب ترکی و نصف بقیه فارسی باشد. یا فلانی نباید سخنرانی کند. این فرق بین حکومت تبریز و تهران است.

(عزیزخواه): جناب صرافی بنده دنبال علت آن هستیم، ببینید وقتی با شخصیت‌هایی که در حرکت‌های آذربایجان فعالیت می‌کنند با اینها صحبت می‌کنیم مدعی هستند که فارسیها با فرهنگ، زبان و موسیقی ما مخالفند، خوب بحث اینجاست که اگر چنین است پس چرا در تهران که مرکزیت زبان فارسی است مجوز چنین مراسمی داده می‌شود اما در تبریز که مردم آذربایجانی و ترک هستند چنین اجازه ای داده نمی‌شود؟

(صرافی): ببینید در جامعه ما بعد از انقلاب اسلامی یک نقص بزرگ از زمان پهلوی باقی مانده است و آن هم این است که وقتی انقلاب شد باید با مبانی ایدئولوژیک نظام و سیستم سابق هم مبارزه ایدئولوژیک می‌شد که همچنین کاری در ایران انجام ندادیم. به عبارت دیگر مبانی ایدئولوژیک شوونیسم فارس مورد نقد و بررسی و پاکسازی از فرهنگ عمومی قرار نگرفته است. بنابراین این جریان باقی ماند. و در برخی موارد هم حفظ این جریان فکری باطل منطبق با منافع مرکز نشینان بود، از طرفی با سرکوبهایی که در آذربایجان در جریان حزب خلق مسلمان

پیش آمد نهایتاً سهم آذربایجان در قدرت سیاسی کشور به حداقل رسید. تصور گروهی از دولتیان که تحت تأثیر شوونیستها قرار دارند این است که در آذربایجان خطر تجزیه وجود دارد و لذا دامنه فعالیت‌های (ولو فرهنگی) در منطقه پیرامونی باید محدود شود. اما در مرکز کشور که نمی‌توانند چنین بهانه‌ای بتراشند طبعاً میدان عمل راحتتری بوجود می‌آید. باید بگوییم این ترس و نگرانی همه بی‌مورد است. و بیشتر بهانه‌ای برای توجیه ادامه سیاست دوره پهلوی‌ها (در بعد ضد آذربایجانی‌اش) است.



(عزیزخواه): من هم می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که آیا این مسئله به عدم اعتماد دولت و مردم برنمی‌گردد؟ آیا لازم نیست که مردم اعتماد دولت را جلب کنند و یا برعکس؟

(صرافی): به نظر من لازم نیست، اینجا دولت است که باید اعتماد مردم را جلب کند. به نظر من ملت با حرکت‌های متین خود مطالبات منطقی و قانونی خود را با حسن نظر تمام بیان کرده است، سطح میانگین سواد و معلومات دولتیان به مراتب بالاتر از میانگین سواد عمومی مردم است. مرتباً هم در جریان اخبار و گزارش‌های امور قرار دارند، آنها باید بیشتر از ما بتوانند اوضاع را تحلیل کنند و به چاره‌جویی پردازند.

وقتی شما به پزشکی مراجعه می‌کنید و آن پزشک حاضر نباشد از زبان شما درد شما را بشنود، بدون اینکه نبض شما را بگیرد و تب شما را بسنجد از خود نسخه از پیش آماده‌ای را تجویز کند، شما برای بار دوم به آن پزشک مراجعه نخواهید کرد.

در آذربایجان دردی است که این درد را با هزار ناله ما داریم می‌گوییم. بر فراز قلعه بابک می‌گوییم در هزار جای دیگر می‌گوییم که ما دردی داریم اما آقایان گوشه‌ایشان را بسته‌اند. فقط دنبال این هستند که شما را کی تحریک کرده است؟

چند بار به آقای خاتمی نامه نوشتیم و گروهی از نخبگان و روشنفکران آذربایجان آن را امضا کردند، گفتیم که این آذربایجان ما مشکلات مزمنی دارد که وقت توجه به آن رسیده است، توجه کنید! در قانون اساسی یک اصل ۱۵ و ۱۹ و ۴۸-ی هست که حقوق ملت در آنجا مطرح شده است خوشبختانه مبانی حل مسئله در دست ما وجود دارد، بیایید این اصول را جامه عمل بپوشانید.

۲۵ سال گذشته اما تا به حال به این اصول عمل نشده است. وقتی کاری را هر روز در دفتر پیگیری خود ثبت کنید و هیچوقت نتوانید آن را به انجام برسانید، بدانید که اشکالی در سیستم وجود دارد. اینکه می‌گویند کسی با دولت وارد دیالوگ نمی‌شود معنی ندارد ده بار درس را زدیم! (عزیز خواه): ببینید اگر به این ۲۵ سال گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که سال ۵۷ انقلاب به پیروزی رسید و عرصه سیاسی کشوری را که تازه انقلاب کرده خطرات زیادی تهدید می‌کرد و انقلاب هم نونهال بود و در معرض این خطرات، پس مجالی بر آن نبود، بلافاصله بعد از آن جنگ تحمیلی شروع می‌شود که جنگ هم تبعات خاص خودش را دارد و بسیاری از مسائل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، بعد که کشور از جنگ فارغ شد خواست خودش را پیدا کند و به بازسازی بپردازد که این مدت زمان کوتاهی است، بعد که آقای خاتمی در انتخابات سال ۷۶ پیروز شدند دریچه‌هایی باز می‌شود که می‌توانیم آن را نویدی بر پرداختن به مسائلی که در حاشیه مانده‌اند در نظر بگیریم. از جمله توجه به نیازها و خواسته‌های به حق قومیت‌هایی که در سرتاسر ایران وجود دارند و پرداختن به اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی که فراموش شده است. اما در همین دوره باز دولت از درون دچار دوگانگی می‌شود و با مشکل مواجه می‌شود آیا به نظر شما مردم آذربایجان نباید خودشان قدم‌هایی بردارند و اعتمادی در مقابل دولت ایجاد کنند و اگر بخواهند چگونه این کار میسر است؟

(صرافی): بله، دولت درگیر مسائل زیادی بوده، اما این هم یک مسئله مهم است. متأسفانه اغلب کسانی که در صدر انقلاب آمدند و مدعی شدند که آمده ایم تا جامعه را اصلاح کنیم، سوار بر ماشین دولتی شدند و آن را بکام خود راندند. انگیزه اصلی اینان دغدغه اسلام بود. دغدغه این را داشتند که ارزشهای اسلامی در جامعه از بین می‌رود ولی در مورد مسئله ملی و این که بسیاری از ارزشهای قومی نیز زیر فشار است، ساکت بودند. مشکل اینجاست که اینها صورت مسئله را نمی‌دانند تا چه رسد به اینکه راه حل بدهند.

بعدها نیروهایی از بطن جامعه برخاستند و تحلیلهائی ارائه دادند، در مطبوعات به تدریج این مسئله مطرح شد. اما متأسفانه طرف مقابل به مشکلات آذربایجان فقط از بعد امنیتی می‌نگرد، می‌گویند اینها فقط امنیت ما را بهم می‌زنند، فکر نمی‌کنند که گرهی در کار آذربایجانیست که

باید گشوده شود. نظامی که نتواند مشکلات مردمش را بشنود و حقوق اولیاهش را تأمین کند و یا حقوق مسلم و بدیهی مردم برایش به عنوان خطوط قرمز مطرح شود، آن نظام در تعارض و تضاد ماهوی با فلسفه وجودی خویش خواهد افتاد.

(عزیز خواه): به نظر می‌آید که مردم آذربایجان بیشتر گرایش‌های اقتصادی دارند تا فرهنگی و سیاسی، ببینید وقتی حاکمیت را مطالعه می‌کنیم چه قبل از انقلاب و چه بعد آن، می‌بینیم که در دو منطقه بنام آذربایجان و کردستان بنده موردی می‌خواهم اشاره کنم، آذربایجان بیشتر از لحاظ فرهنگی مورد محاط قرار گرفته و کردستان از لحاظ اقتصادی.

می‌بینیم که آذربایجان نسبت به کردستان از لحاظ اقتصادی دارای کارخانه‌های مادر و همچنین قطب اقتصادی است اما از نظر فرهنگی نه، چرا که در کردستان مردم هنوز لباس محلی می‌پوشند و موسیقی کردی بطور آزاد اجرا می‌کنند ولی در آذربایجان از لحاظ فرهنگی چنین چیزی کمتر وجود دارد. این مسئله چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ آیا به این بر نمی‌گردد که مردم آذربایجان بیشتر اقتصادی فکر می‌کنند تا فرهنگی؟

(صرافی): به نظر من دو مورد آذربایجان و کردستان کمابیش شبیه هم هستند. آذربایجان تحت فشار بیشتری بوده. هم از نظر فرهنگی تحت فشار بوده هم از نظر اقتصادی. ببینید چقدر کتاب نوشته شده که ثابت کنند آذربایجانی‌ها آذری هستند و ترک نیستند. حال آنکه کسی در صدد اثبات کرد نبودن کردها نیست.

لذا نباید آذربایجان را با کردستان مقایسه کرد، عقب ماندگی کردستان یک عقب ماندگی تاریخی است.

تبریز با تاریخ ۴۰۰۰ ساله خود در ایران (که فقط با شهر باستانی شوش قابل مقایسه است) و این بازار تبریز که بزرگترین بازار سرپوشیده جهان است، که نشان از رونق اقتصادی فوق‌العاده آن تا همین ۱۰۰ سال پیش دارد. نمی‌تواند با سقز و سنندج مقایسه شود. شما چرا تبریز را با تهران و استامبول یا بغداد مقایسه نمی‌کنید. وقتی می‌خواهیم مقایسه کنیم باید مقایسه تاریخی بکنیم که ۸۰ سال پیش در چه رده‌ای بوده‌ایم و الان در رده چندم هستیم.

(عزیز خواه): جناب صرافی بر می‌گردم به صحبت‌های قبلی، به محدودیت‌های اعمال شده بر فعالیت دانشجویان در دانشگاه‌های تبریز اشاره شد همین‌طور به عدم صدور مجوز برای برگزاری بزرگداشت‌هایی در تبریز و آذربایجان، همچنین اشاره شد که در تهران بخاطر عدم تجزیه این فرصت‌ها در اختیار گروه‌ها قرار می‌گیرد، اما در تبریز این خطر جدایی وجود دارد که مانع از صدور مجوز مراسم می‌شود، در ادامه گفتگو می‌خواهم در مورد همین خطر و یا تهدیدی که در سایه حرکت‌های رادیکال می‌تواند متوجه منافع ملی باشد آیا آذربایجان می‌تواند اعتمادی نسبت به دولت بوجود آورد تا این شائبه‌ها برطرف شود؟

(صرافی): به نظر من این عدم اعتمادی که بعضی از مرکز نشینان نسبت به آذربایجان دارند بسیار بی مورد است. چون آذربایجانی‌ها اولاً چه کاری بیش از این می‌توانستند بکنند؟ در طول قرون متمادی و بخصوص در تاریخ معاصر مرزهای ملی را حفظ کردند. در همین دوره قاجاریه در جنگ هرات همین آذربایجانی‌ها بودند که جنگیدند که ضرب‌المثل معروف در ترکی هست که می‌گوید: "یا هراتدا یا یئر آتدا" (ترجمه از آراز‌آنلاین: یا باید هرات را بگیریم یا که بمیریم) از آن دوره باقی مانده است. ما هستیم که باید مدعی شویم که کسی نباید از ما جدا شود مبانی ملیت را در ایران آذربایجانی‌ها مطرح کردند و نخستین بار نام ملت را تبریزی‌ها به زبان آوردند بعد دیگران از ما یاد گرفتند. چه دلیلی دارد ما متهم به تجزیه‌طلبی باشیم؟ مگر اینکه در تعریف ارزشهای جامعه دچار یک تناقض باشیم که این تناقض را بخواهیم به حساب و به خرج سرکوب و محروم کردن عده وسیعی از اهالی این مملکت به اثبات برسانیم.

چرا آمدیم تعریف کردیم که زبان فارسی رمز هویت ماست؟ مگر قبل از این مشکلی داشتیم. بسیاری از بزرگان شعر و ادب فارسی از آذربایجان برخاسته‌اند، از نظامی و خاقانی بگیرد تا شهریار، وقتی چنین تعریفی از هویت ملی می‌شود، استنباط ما چنین است که لابد میخواهند بگویند چون فارسی رمز هویت ماست ترکی هم ضربه‌ای است بر هویت ملی ما! که طبعاً این مبانی ایدئولوژیک جهت ادامه سیاست امحا زبان ترکی در ایران لازمست. چرا باید بخشی از هموطنانمان را طوری تعریف کنیم که خارج از حقوق شهروندی قرار بگیرند، هر کسی که مالیات می‌دهد، رای می‌دهد و خودش را ایرانی می‌داند کفایت که حقوق شهروندی یکسانی با بقیه داشته باشد. طرح امتیاز خاصی برای زبان فارسی، (آنهم به صورت رکنی از ارکان ایرانیت)، غیر فارس زبانها را به حاشیه می‌راند. بدین ترتیب حس برابری در میان افراد جامعه از بین می‌رود و این به خطر انداختن وفاق ملی است. خنده‌دار است که بسیاری از واقعیت‌های مسلم و عادی جامعه به خاطر تعاریف غلط نظریه‌پردازان مغرض تهدیدی برای نظام شده است. عاقلانه کدام است: اینکه تعاریف را اصلاح کنیم، یا مردم را عوض کنیم؟ آیا باید در تعاریف تجدیدنظر کرد یا اینکه زبان و فرهنگ مردم را عوض کرد؟

چرا باید بر اساس پیش فرضهای غلط یک سیستمی را پیاده کنیم که همه در تعارض با این فرضها قرار بگیرند و همه خلافکار باشند.

چرا باید قانونی وضع کنیم که هیچ کس نتواند آن را رعایت کند و همه مجرم باشند. اگر نقشه اعطای امتیاز به خودیها را کنار بگذاریم، اگر منابع و امکانات بطور مساوی و عادلانه بین هموطنان تقسیم شود دلیلی ندارد که کسی به خارج از مرزها نگاه کند. من فکر می‌کنم تمام این سوء تفاهم‌ها ناشی از همین تعاریف غلط است که بر جامعه ایرانی حاکم است.

(عزیزخواه): در این قسمت اشاره می‌کنم به زبان رسمی، می‌دانید که زبان رسمی آن است که همه مردم و اکثریت یک کشوری بتوانند با آن تکلم کنند، در ایران زبان فارسی را اکثریت می‌توانند صحبت کنند ولی کردی و ترکی و گیلکی را خیر، در این مورد که زبان رسمی باید فارسی باشد چگونه می‌توان عمل کرد؟

(صرافی): البته بعد از ۸۰ سال سوء استفاده از امکانات آموزشی و وسائل ارتباط جمعی به نفع زبان فارسی این وضعیت (کثرت فارس زبانها) بوجود آمده است. قبل از آن چنین نبود، وقتی قرار شد که زبان فارسی زبان رسمی باشد ایران قریب ۹ میلیون نفر جمعیت داشت، و قاطعانه بیش از ۱ تا ۱/۵ میلیون فارسی زبان در ایران نبود. تازه الان هم اکثریت مطلق در ایران فارسی زبان نیست. شاید اکثریت نسبی است. ضمناً ما که نمی‌گوییم به زبان مشترک نیاز نداریم، کسی اصلاً مخالف این نیست، در اروپا هر کسی می‌تواند به سه یا چهار زبان تکلم کند، و این نه تنها مبنای تجزیه هیچ کشوری نیست بلکه یکی از عوامل موثر فرهنگی در تحقق اتحاد اروپا شمرده می‌شود.

بر اساس چنین مبنائی همانطور که یک ترک می‌تواند فارسی یاد بگیرد. یک شخص فارسی زبان هم باید بتواند ترکی را یاد بگیرد در این صورت بهتر می‌توانیم به همدلی و وفاق ملی برسیم.

اما مشکل اصلی ما این است که چرا باید تعلیم و تربیت به زبان رسمی باشد؟ زبان آموزشی یک چیز است و زبان رسمی (مشترک) یک چیز دیگر. وقتی من می‌خواهم با یک بلوچ یا عرب ارتباط برقرار کنم می‌پرسم: چه زبانی بلدی؟ می‌گوید: فارسی. خوب من هم فارسی صحبت می‌کنم. در اینجا ما از زبان مشترک استفاده می‌کنیم. اما در کلاس درس در آذربایجان زبان مشترک معلم و دانش‌آموز ترکیست. آنجا هم باید از زبان مشترک استفاده کرد. هدف از سواد آموزی تعلیم خواندن و نوشتن و فراگیری علوم است. ما تازه می‌خواهیم کلید علم را بدست بگیریم. چرا باید به زبانی حرف بزیم که کودک مفاهیم آن زبان را ناقص می‌فهمد.

سازمان یونسکو که یک نهاد بین‌المللی است و نخستین کنگره در مورد مسائل مناطق دو زبانه را در سال ۱۹۲۶ برگزار کرده و بعد از آن مرتب تا به حال بیش از ۲۰ هزار عنوان مقاله و کتاب در این زمینه در دنیا منتشر شده است، در آن کنگره و در مطالعات بعدی همه علمای تعلیم و تربیت اثبات می‌کنند و متفق‌القولند که بهترین روش یادگیری برای یک کودک شروع آموزش با زبان مادری است. وقتی با زبان مادری یاد گرفت که چگونه بخواند و چگونه بنویسد تازه می‌تواند به یاد گرفتن سایر علوم شروع کند بعد یکی از آن علوم می‌تواند زبان انگلیسی یا فارسی و یا صدتا زبان دیگر باشد.

همین کتاب فارسی اول دبستان را که در تهران تدریس می‌کنند همان را در روستاهای آذربایجان هم تدریس می‌کنند و هیچ صفحه‌ای از آن با کتابی که در تهران تدریس می‌شود فرق نمی‌کند. آقایان هنوز نخواستند قبول کنند روش آموزش زبان برای متکلمین اصلی آن زبان با روش آموزش آن زبان برای متکلمینی که زبان مادری متفاوتی دارند باید فرق داشته باشد.

آیا بهتر نیست اجازه بدهیم که کودک بطور طبیعی با محیط درسی خود ارتباط برقرار کند؟ تا کلاس درس برایش بیگانه نباشد. کودکی که خانواده‌اش با او ترکی صحبت کرده است وقتی وارد محیط مدرسه می‌شود حرفهای معلمی را که به زبان دیگری سخن می‌گوید به زحمت می‌فهمد. اگر هم معنی آنها را کمابیش متوجه شود باز نمی‌تواند سؤال کند، نمی‌تواند جمله‌سازی کند. ذهن او به آن درجه‌ای که در ترکی فعال است در فارسی فعال نیست. لذا علیرغم اینکه ما اولین مدارس را به شیوه مدرن در آذربایجان تأسیس کرده‌ایم. اما پس از اجبار در فارسی آموزی در کلاسها مستمراً افت تحصیلی بیشتری نسبت به مناطق فارسی زبان داشته‌ایم. نتایج آمار سواد آموزی را که من در سالهای مختلف مطالعه کرده‌ام به این شرح است: در سال ۱۳۲۰ آذربایجان از نظر تعداد باسواد بعد از تهران در رده دوم کشور جای دارد، در سال ۱۳۳۵ رده چهارم بعد از تهران، اصفهان، سمنان، آذربایجان شرقی آمده، در سال ۱۳۴۵ رده هفتم، در سال ۱۳۵۵ رده دهم، الان هم آذربایجان شرقی رده نوزدهم، زنجان بیست و یکم، اردبیل بیست و دوم و آذربایجان غربی بیست و چهارمین استان کشورند. یعنی آخرین رده‌های جدول در بین ۲۸ استان را داراست.

علت این افت تحصیلی چیست؟ مگر مردم آذربایجان کم هوش هستند؟ یا اینکه دیر جنیده‌اند؟ این ما بودیم که رفتیم حتی در تهران مدرسه باز کردیم. همین رشديه و آقای پرنس ارفع (ارفع‌الدوله دانش) و لقمان‌الممالک تبریزی بودند که در تهران اولین مدارس را تأسیس کردند. چه دلیل دیگری می‌توان برای این واقعیت تلخ ذکر کرد، جز ناهنجاری در سیستم آموزشی کشور و آلودگی آن به سیاست.

در کنگره بررسی مسائل آذربایجان که در سال ۱۳۷۲ در تبریز برگزار شد آقای دکتر سیفلو رئیس وقت دانشگاه تبریز، آماری ارائه کرد که از هر ۱۰ هزار نفر ایرانی ۱۱۳ نفر در کنکور قبول می‌شوند، اما این رقم در آذربایجان ۶۷ نفر بوده است. می‌توان نتیجه گرفت که شانس ورود فارسی زبانها به دانشگاه حداقل دو برابر شانس ورود آذربایجانیهاست.

نتیجه این ظلم سیستماتیک اجتماعی چه می‌شود؟ اینکه بتدریج اختلاف طبقاتی جنبه ملی پیدا می‌کند. آذربایجانی‌ها رفته رفته رده‌های پایین مشاغل را در ایران بخود اختصاص می‌دهند و فارسی زبانها رده‌های بالا را.

رسمیت یک زبان تنها در محدوده تهیه و تنظیم اسناد ثبتی و رسمی و یا زبان مشترک بین‌القومی معنی دارد.

(سبحانی): در مورد گروه‌های موجودی که در داخل کشور و خارج کشور در راستای مسائل و حرکت‌های آذربایجان فعالیت می‌کنند مانند آسمک، گاموح و خیلی‌های دیگر، فعالیت این گروه‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ فعالیت آنها به نفع آذربایجان است یا به ضرر آذربایجان؟

(صرافی): در مورد گروه‌هایی که به نوعی در فضای آذربایجان تأثیرگذار هستند، باید بگویم که برخی صرفاً کار فرهنگی می‌کنند و تعدادی هم هستند که کارهای سیاسی می‌کنند. که باید بین آنها فرق گذاشت. اما مجموعاً بخاطر وجود یکسری مسائل خاص و مشترک در آذربایجان، گروه‌های همفکری به دنبال راه حل و به دنبال راه‌هایی از این مسائل هستند، دور هم گرد می‌آیند و به فعالیتهایی می‌پردازند. مجموع برآیند عملکرد این گروه‌ها را به نفع آذربایجان می‌دانم. اما اینکه بازی آخر را چه کسی خواهد کرد و یا اینکه سنتزی از بین اینها برخواهد خواست و آن راهگشای نهائی خواهد شد، موضوعیست که نمی‌توان پیش بینی دقیقی کرد.

(عزیزخواه): در مورد همین حرکت‌هایی که اشاره شد این نکته را می‌خواهم یادآوری کنم که بیشتر این حرکتها از نوع رادیکال و خروشان است، به عوض اینکه کار سیاسی بکنند در قالب پارلمان و شورا، بلکه بیشتر بسوی اپوزسیون سوق پیدا می‌کنند، و حالت اپوزسیون علیه حاکمیت می‌گیرند می‌خواهم جنابعالی با در نظر گرفتن تمامی جوانب فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این امر ارزیابی خودتان را در مورد احتمال اینکه آذربایجان از بدنه مادر ایران جدا شود بیان کنید؟ و اینکه این جدایی به نفع مردم آذربایجان است یا به ضرر آن؟ (صرافی): به نظر من راه درست این است که آذربایجان در کنار سایر ایرانی‌ها بماند و مسائل خودش را حل کند. جدا شدن از بیکره ایران به ضرر مردم آذربایجان است. این نظر شخصی بنده است.

اما رادیکالیزمی که اشاره کردید همواره انتخاب بعدی ماست. در رأس رادیکالترین جریان آذربایجان کسی قرار دارد که دو دوره کاندیدای نمایندگی پارلمان ایران بود! قضیه وقتی راه حل پارلمانی پیدا خواهد کرد که طرف مقابل هم حاضر به شنیدن دردها و مسائل ما در پارلمان باشد و قبول کند که این مشکلات واقعاً وجود دارند. حالا من با حاکمیت کاری ندارم، روشنفکرهای فارسی زبان مرکز نشین را می‌گویم، اینها باید به عنوان نیروهای صادق و مردمی و آزاداندیش

یک جو همت کنند و بیایند آذربایجان و خودشان با ما صحبت کنند نه اینکه ما درشان را در تهران بگوییم و آنها هم باز نکنند. اگر چنین امری محقق نشود مردم مایوس می شوند و این یاس بزرگترین خطر برای ماست. مردم وقتی سرخورده شدند و به حالت انفعال کشیده شدند جامعه ملتهب می شود و بعد هم انفجار و آوار آن انفجار هم معلوم نیست بر سر چه کسی خراب خواهد شد.



(عزیزخواه): وقتی به گروه‌هایی که به نوعی در این حرکتها دخیل هستند نگاه می‌کنیم می‌بینیم که اینها بیشتر منابع طبیعی آذربایجان را مد نظر قرار می‌دهند و منطقه‌ای به مسئله نگاه می‌کنند نه فرامنطقه‌ای و ملی. وقتی من به عنوان یک ایرانی به مسئله نگاه می‌کنم می‌بینم که در اوپک یک کرسی دارم، منابع نفتی کلان، خلیج فارس و صاحب نیروی نظامی قوی در منطقه هستیم، اما در صورت جدائی می‌بینم که خیلی از امتیازات را فدای برخی مسائل فرهنگی می‌کنم که این یک دید سطحی است، من خودم شخصاً چند سالی است که طی مطالعاتم دنبال یک راه حل برای پیدا کردن این جواب هستیم که چگونه می‌توان حقوق همه قوم‌ها را در عین حفظ منافع ملی تامین کرد؟ مثلاً شیوه حکومتی فدرال را که مطالعه می‌کنم می‌بینم که پیش زمینه‌های لازم برای فدرالیسم را نداریم، یا اینکه شما اشاره کردید به دیالوگ بین روشنفکران خارج از حاکمیت یا درون حاکمیت، با همه اقوام چه کرد، چه گیلکی و چه عرب دیالوگ داشته باشیم، برای این منظور شما راهکار اساسی را در چه می‌بینید؟

(صرافی): به نظر من آذربایجانها همواره کوشیده‌اند در چارچوب ایران مسائل خود را حل کنند. صحبت از تجزیه بطور تاکتیکی و برای افزایش قدرت چانه زنی پیش آمده. مثلاً در زمان مشروطه از تبریز به نمایندگان تلگراف زدیم که آقا اگر نمی‌توانید مسائل را حل کنید بیایید اینجا خودمان یک کاری می‌کنیم. گفتند: وای آذربایجان تجزیه می‌شود! بعد مجبور شدند حرفهای ما را گوش کنند. این عامل فشاری است.

اما دیالوگ بین اقوام در سطح محدود و محفلی آن هم عمدتاً در مرکز بوجود آمده است که خود جای امیدواری بسیاری دارد. در این میان بهره‌مندی از رسانه‌های ارتباط جمعی نقش بسیاری در گسترش دامنه دیالوگ بین روشنفکران داخل و خارج حاکمیت و روشنفکران اقوام دارد.

(عزیزخواه): در کنار این حرکت‌های مدنی، نه از نوع رادیکال، حرکت‌هایی که در داخل آذربایجان سرچشمه بگیرند، نه از خارج مرزها، آیا این احتمال وجود ندارد که توطئه‌های خارجی این حرکتها را به بیراهه بکشاند؟

(صرافی): این امکان همیشه و در تمام جنبشها وجود دارد، اما احتمال وجود لغزش در حرکت نمی‌تواند مانع خود حرکت شود. در این صورت هیچ کس راه رفتن نمی‌آموخت. مردم به جریان‌هایی که در خارج بوجود آمده‌اند اعتمادی ندارند، اما آنهایی که در داخل ایران هستند و با پوست و گوشت خود مشکلات را درک می‌کنند و در عین حال هم در چالش و درگیری مستقیم با بسیاری از محدودیتهای این جامعه هستند عملاً شانس بیشتری دارند که حرف‌نهایی را بزنند. من به شما نشان دادم که خانواده ما اصفهانی‌الاصل هستند. پدران ما در این سرزمین خدمات زیادی انجام دادند برای همین هیچ وقت نمی‌خواهیم که خودمان را از پیکر ایران جدا کنیم و الان هم به عنوان یک ایرانی از آذربایجان دفاع می‌کنم. دوست دارم بقیه ایرانی‌ها هم اینکار را بکنند چون وظیفه ملیشان است. در یک منطقه دارد ظلم می‌شود آن وقت آقایان با جُک ترکی سرشان را گرم کرده‌اند. آیا یکی از آنها آمده و درد ما را نوشته است؟ ببینید ما چقدر به مسائل عمومی ایران توجه کرده‌ایم و متقابلاً کل ایران چه توجهی به مسائل آذربایجان کرده است.

(عزیزخواه): جناب مهندس صرافی امسال در تجمع قلعه بابک شاهد آن بودیم که گروهی بنام گاموح پرچمی تحت عنوان پرچم آذربایجان به اهتزاز درآوردند، در حالیکه اجتماع قلعه بابک بخاطر هویت و ملیت آذربایجان و بخاطر انسجام و وحدت مردم آذربایجان بوده و نماد فرهنگی دارد، ارزیابی جنابعالی از این اقدام که پرچمی به اسم آذربایجان در قلعه به اهتزاز درآید چیست؟

(صرافی): بلی گروهی که شما نام بردید و در صدرش دکتر چهرگانی قرار دارد، چند ماه پیش پرچمی را برای آذربایجان جنوبی پیشنهاد داد، که در قلعه بابک برافراشته شد.

اما وقتی ما صحبت از هویت قومی، ملی گروهی از مردم را پیش می‌کشیم و یا حتی از هویت اقتصادی، و حقوقی هر موسسه یا شرکتی صحبت می‌کنیم و آن را به عنوان یک واقعیت قبول داریم آنگاه آنها حق دارند که برای خودشان آرمی انتخاب کنند و به ثبت برسانند. حتی تیم‌های فوتبال هم برای خودشان پرچم دارند، رنگ بخصوص دارند، علامت بخصوصی دارند، حضرت ابوالفضل(ع) علمدار کربلا هم پرچم بنی هاشم را در دست داشت، (علم سبز که علامت قبیله بنی هاشم بود.) و این به معنی استقلال از اسلام یا عرب نبود. بسیاری از سازمانهای بین‌المللی،

دولتی، یا سازمانهای خصوصی هم برای خودشان آرم دارند که به صورت پرچم بر درشان آویخته‌اند. این سمبل تصویری هویت آنان است. هر موجودیتی را می‌توان به شکل چند تا خط و رنگ تمثیل کرد. بنابراین ما که موجودیتی بنام آذربایجان داریم و دم از هویت آن می‌زنیم چرا نباید این موجودیت را تحت یک آرم سمبولیزه کنیم؟ این کار اصلاً به معنی استقلال نیست. قدیمها در ایران هر استان برای خودش آرم داشته، در اتحاد جماهیر شوروی سابق هم هر واحد سیاسی و ایالت خود مختاری برای خودش پرچم داشت. در کنگره‌های خارجی که شرکت می‌کنم وقتی اساتیدی از ترکستان چین به این کنگره‌ها دعوت می‌شوند، در بین پرچم‌های سایر کشورها پرچم اوغورستان (ترکستان) چین (و نه پرچم چین) را به اهتزاز در می‌آورند.

پرچم ابداً به معنی استقلال نیست. بالاخره ما برای موجودیت خود باید نشانی داشته باشیم، نمی‌شود که تنها بگوییم آذربایجان جنوبی، این در واقع بیان کلامی هویت ماست، اما بیان تصویری آن پرچم است. این مسئله به معنی استقلال طلبی نیست، چنانچه گروه مبتکر این پرچم نیز تا کنون هیچگاه شعار استقلال نداده، و در مرامنامه آن هم چنین چیزی وجود ندارد. (عزیزخواه): خوب اگر گروه گاموح را یک حزب یا تشکل در نظر بگیریم بنا به اظهارات جنابعالی در واقع گروه گاموح نوآوری و بدعت کرده است و اولین حزبی است که برای خودش پرچم دارد.

(صرافی): در تمام کشورهای جهان احزاب برای خود پرچم دارند، در ایران که از تحزب به دور بوده چنین رسمی هم باب نشده است. از پرچم نترسید وقتی صف تشکیل شد باید پرچمی جلو باشد.

(سبحانی): صحبت از قلعه بابک شد جناب آقای صرافی شما علت کاهش چشمگیر حضور مردم در مراسم امسال قلعه بابک را در چه می‌بینید؟

(صرافی): علت این کاهش تدابیری بود که از طرف بعضی مخالفین این حرکت که عمدتاً منشاء به اصطلاح مرکزی داشتند اندیشیده شده بود، به تعداد زیادی از فعالین آذربایجان در تبریز و بعضی از شهرها اخطار دادند و از آنها تعهد کتبی گرفتند که در این مراسم شرکت نکنند، مثل اینکه آنجا قرار بود چه اتفاقی بیفتد، همچنین تا آنجاییکه من شنیدم به بسیاری از آژانسهای مسافرتی گفته بودند که در این روزها به مقصد کلپیر سرویس ارائه نکنند. نکته دیگر صدور برخی فتواها بودند که طبق این فتواها اعلام شده بود که بابک کافر است و رفتن به این مراسم در حکم ترویج کفر است. همه اینها جوی بوجود آورد که تعداد شرکت کنندگان نسبت به گذشته کمتر شد. البته امسال از نظر کیفی مراسم نسبت به پارسال و سالهای قبل بهتر بود.

(سبحانی): در آستانه روز ۱۴ مرداد، سالروز صدور فرمان مشروطیت هستیم، برنامه و نظر شما در این روز چیست؟ و به نظر جنابعالی گروه‌هایی که در آذربایجان فعالیت می‌کنند به این مناسبت چه برنامه‌هایی را در پیش بگیرند؟

(صرافی): انقلاب مشروطه هر چند که یک انقلاب ملی است، اما سهم آذربایجان در این انقلاب انکار ناپذیر است و در عین حال سهم تبریز هم برجسته است. دولت هم خوشبختانه برنامه‌هایی را برای این روز در نظر دارد که در تبریز اجرا کند اعم از سخنرانی‌ها و همایشهایی که در خانه مشروطه و دانشگاه تبریز قرار است برگزار شود، طبعاً گروه‌های فرهنگی و هنری آذربایجان نیز می‌توانند برنامه‌های خود را اجرا کنند.

(سبحانی): گروه‌های مشخصی موسوم به ملی مذهبی‌ها هستند که جلساتی برگزار می‌کنند و ما شاهد هستیم که گروه‌های آذربایجانی هم در جلسات این گروه شرکت می‌کنند آیا شما وجه اشتراکی بین خودتان و گروه‌های ملی مذهبی می‌بینید؟

(صرافی): گروه‌های آذربایجانی با گروه‌های ملی - مذهبی بویژه با طیف مذهبی آنها وجوه اشتراک بسیاری دارند، چرا که در اسلام یک نوع انترناسیونالیسم حاکم است. فلسفه اسلام جدا از رنگ، نژاد، زبان و غیره همه را یکسان می‌داند و در اسلام هم هیچ حکمی وجود ندارد که مردم را از بکاربردن زبان مادری منع کند، حتی روحانیون ما هم وقتی می‌خواستند اسلام را نشر بدهند آن را به زبان خود مردم بیان می‌کردند. جنبش عدالت طلبانه مردم آذربایجان در انطباق طبیعی با همین روح عدالتخواهی و برابری طلبی است که در نفس اسلام وجود دارد و لذا هیچ تعارض و تناقضی با هم ندارند.

ولی گروه‌هایی که خود را به اصطلاح ملی می‌دانند، حساسشان جداست، آنها مبانی فکریشان یا بر نفی قومیتها استوار است، یا اینکه خورد شدن و حل شدن قومیتها در درون یک قومیت فرضی ایرانی را مطرح می‌کنند. اینها در جبهه مقابل ما قرار دارند. هر چند که آنها طیفی را تشکیل داده‌اند و یک نام واحد ملی - مذهبی را بر خودشان گذاشته‌اند ولی برای ما وحدت با گروهی مثل جبهه ملی ابداً متصور نیست. اما با گروه‌هایی مانند جنبش مسلمانان مبارز و نهضت آزادی که مبنای تفکر خود را از اسلام اخذ کرده‌اند وجوه مشترکی داریم و زبان همدیگر را بهتر می‌فهمیم.

(سبحانی): با دیگر گروه‌های سیاسی کشور مثل جبهه مشارکت، حزب همبستگی یا با گروه‌های دیگر هم وجه اشتراکی دارید؟

(صرافی): گروه‌هایی که بخواهند بدون نفی ساختار سانترالیسم بوروکراتیک حاکم بر ایران فقط اصلاحاتی انجام دهند، قادر به حل مسئله آذربایجان نیستند.

ساختاری که در زمان رضاشاه بنیانگذاری شده نوعی سانتراالیسم بوروکراتیک است که منجر شده ۱۰ میلیون جمعیت کشور بخاطر مختصر امکاناتی در تهران جمع شوند. بسیاری از روشنفکران آذربایجانی مصراً می‌خواهند که ایران به سمت یک جمهوری دموکراتیک فدرال پیش رود. هر گروه سیاسی که به نقد سیاست آسیمیله کردن اقوام ایرانی و نقد سانتراالیسم بوروکراتیک بپردازد می‌تواند با ما وجوه اشتراکی پیدا کند. گروه‌هایی که شمردید، چنین خصوصیتی را ندارند.

(سبحانی): بعد از دوم خرداد چطور اثری داشت؟

(صرافی): به هیچ وجه. در دوم خرداد همان سیاست داخلی (سانتراالیسم بوروکراتیک) ادامه یافت. ببینید همه ادارات ما به تهران وصل هستند، به استانداری وصل نیستند. مثلاً اداره آب منطقه آذربایجان را در نظر بگیرید رئیس آن را وزیر نیرو تعیین می‌کند، و او هم در مقابل وزیر نیرو جوابگو است، در مقابل استاندار جوابگو نیست. اداره پست و... هم همینطور. تمام سیستم‌های اداری کشور با زنجیره‌های مختلفی به تهران وصل هستند.

به نظر من برای اداره عادلانه مملکت باید کارهای این منطقه را خود ما در دست بگیریم و اداره کنیم و در مقابل خودمان پاسخگو باشیم. استاندار باید انتخابی باشد نه انتصابی. او هم در مقابل پارلمانی که در ایالت آذربایجان تشکیل خواهد شد باید جوابگو باشد. ما باید نمایندگان در پارلمان‌های ولایتی و ایالتی خود داشته باشیم و نمایندگان هم برای مجلس ملی انتخاب کنیم همچنین که به عنوان پیکری از ایران سهمی متناسب با وزن جمعیتی خودمان در حکومت مرکزی داشته باشیم. این است مشارکت واقعی در امور کشور.

جبهه مشارکت بحث از دموکراسی می‌کند اما بحث از فدرالیسم نمی‌کند، یعنی آزادی را برای خودشان که در تهران نشسته‌اند می‌خواهند. آزادی برای من آذربایجانی اینطور تعریف می‌شود که من در تبریز پارلمان خودم را داشته باشم و مسائلی که در تهران مجال بحث درباره آنها نیست در همین پارلمان به بحث و نظرخواهی بگذارم، استاندار را خودم انتخاب کنم، مسائل محلی را خودم حل کنم. این امر باعث می‌شود که از بار مسئولیت دولت کم شود.

(سبحانی): جناب مهندس صرافی با توجه به اینکه آقای دکتر چهرگانی به عنوان لیدر حرکت ملی آذربایجان مطرح هستند، اما در این اواخر شاهد کاهش محبوبیت ایشان در نزد دوستدارانشان هستیم، دلایل این کاهش محبوبیت چه چیز می‌تواند باشد؟

(صرافی): بطور خلاصه به این نکات می‌توانم اشاره کنم که ایشان موقعی که برای معالجه به خارج از کشور رفتند به همه گفتند که "صددرصد بر می‌گردم"، عدم بازگشت ایشان سئوالاتی در ذهن هوادارانشان برانگیخت این امر منجر به این شد که حدود یک سال قبل، تشکلهای

دانشجویی نامه‌ای خطاب به ایشان نوشتند و ضمن احترام به شخص ایشان و تشکر از زحماتی که تا بحال در این راه متحمل شده بودند از ایشان خواستند که به ایران برگردند چرا که مضار عدم حضور ایشان را بیشتر از منافع احتمالی ماندنش در خارج ارزیابی می کردند. عدم پاسخ مثبت از سوی ایشان باعث دلسردی گروهی از هوادارانش گردید.

عامل دیگر شایعات کذبی بود که از زبان دکتر چهرگانی مطرح کرده بودند. خوشبختانه آنها را خودشان تکذیب کردند. اما این شایعات ضربه خود را زد. معهذاً ایشان هنوز هم هواداران زیادی دارند.

(عزیز خواه): جناب صرافی صحبت از نیروهای ملی مذهبی شد، ببینید مبانی فکری و نظری که می توانیم برای نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها یا جبهه ملی در نظر بگیریم به این شکل است که این گروه‌ها دغدغه ملی و ملی گرایی دارند، و بیشتر شاکله و بدنه ایران را در نظر می گیرند و همیشه سعی آنها بر این بوده که برای کل ایران و منافع ایران کاری صورت بگیرد، یعنی بر این باورند که ابتدا ایرانی بودن خود را در نظر بگیریم و تحت کلمه واحدی بنام ایران گرد آییم و آنگاه برای ایران تلاش کنیم. شما به مبانی فکری این گروه انتقاد دارید که چرا با دیدگاههای قوم گرایی مخالفند، چرا به اقوام ایرانی اصالت نمی دهند، با توجه به این موارد نظر جنابعالی در مورد ملی گرایی چیست؟

(صرافی): ببینید مفاهیم ملی، ملت و وحدت ملی و این چنین مقوله‌هایی را خود آذربایجانی‌ها در ایران مطرح کرده‌اند. نخستین بار در همین تبریز نام واژه ملت را یک روحانی در سالها قبل از انقلاب مشروطه در بالای منبر بیان کرد. بسیاری از مفاهیم نوین و ترمینولوژی مباحث اجتماعی را آذربایجانی‌ها به ایران وارد کردند. اصطلاحاتی چون مشروطیت، مطبوعات، قانون، ملت، ملیت همه اینها نخستین بار از زبان آذربایجانی‌ها باب شده است. پس آذربایجانی هم دغدغه ایران را دارد اما مگر یک آذربایجان پیشرفته در ایران منافاتی با منافع ملی ایران دارد؟ ببینید هر چند که پایتخت ترکیه آنکاراست اما استانبول، مرکز توریسم و داد و ستد و بزرگترین شهر ترکیه است که ۱۰ میلیون نفر هم جمعیت دارد. این رونق استانبول با منافع ملی ترکیه نسبت مستقیم دارد. بله بنده مخالف با سیاست تحقیر و یا حذف جایگاه والای آذربایجان در ایران هستم و این را مغایر با منافع ملی ایرانیان ارزیابی می کنم.

پایتخت یک کشور مرکز سیاسی آن کشور است، چه دلیلی دارد که الزاماً مرکز تجاری هم باشد؟ مرکز دانشگاهی هم باشد، مرکز ورزشی هم باشد، چون مرکز سیاسی ما تهران است لذا همه منابع هم در تهران جمع شده است. این چه تخصیص منابعی است؟

واشنگتن که پایتخت آمریکاست کمتر از یک میلیون نفر جمعیت دارد، و تنها مرکز سیاسی آمریکاست و بس، اما نیویورک که پایتخت هم نیست مرکز تجاری است و جمعیتش هم بسیار

بیشتر از آنجاست. آلمان را ببینید پایتختش به اندازه شهرهای کلن و فرانکفورت و هامبورگ شهرت ندارد.

این سیاست تمرکزگرایی در ایران دقیقاً مخالف منافع ملی است و مخالفت با آن هم قومگرایی نیست. عین ملی‌گرایی و ایرانی دوستیست.

(عزیزخواه): در پایان بنده قصد دارم اشاره‌ای به شیوه حکومتی فدرال داشته باشم، ببینید وقتی این نوع حکومت را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که زمینه‌های فرهنگی و باورهای جمعی که لازمه این نوع حکومت است در ایران وجود ندارد، حکومت فدرال وقتی محقق می‌شود که تمامی اقوام متحدالقول بر روی اصول کلی توافق کنند و به صورت جزء به جزء حقوق همدیگر را مشخص کنند و به این حقوق پایبند باشند و بر طبق این مقوله در کنار همدیگر قرار بگیرند. عملاً وقتی من حوزه‌های مرزی کشور را مطالعه می‌کنم می‌بینم که زمینه‌های فرهنگی لازم که پیش نیاز یک حکومت فدرال باشد در این مناطق وجود ندارد.

(صرافی): درست است که زمینه‌های فرهنگی و باورهای جمعی برای حکومت فدرال فراهم نیست اما زمینه‌های عینی آن دقیقاً وجود دارد، لذا بر این باورم که زمینه‌های اعتقادی و ذهنی آن در چارچوب ایجاد گفتمان پیرامون جوانب گوناگون آن ایجاد خواهد شد. ببینید تا دیروز حداکثر انتظار ما این بود که اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی اجرا شود، موضوع فدرالیسم موضوعی است که دقیقاً از امسال وارد گفتمان آذربایجانچی‌ها شده، یعنی تا پارسال به آقای خاتمی نامه می‌نوشتیم که اجازه دهید زبان ترکی در کنار زبان فارسی تدریس شود، این حداکثر درخواست ما بود. وقتی دیدیم که به این خواسته‌ها توجهی نمی‌شود، آذربایجان یک قدم جلوتر رفت و مسئله فدرالیسم را مطرح کرد.

شکی نیست که باید روی این مسئله بحث شود. باید همه بنشینیم و بحث کنیم و معلوم کنیم که دموکراسی یعنی چه؟ فدرالیسم یعنی چه؟ باید زمینه‌های فکری و فرهنگی آن هم معلوم شود، باید مبانی نظری آن دقیقاً باز شود، به همت شما روزنامه‌نگاران و خبرنگاران هم باید باز شود. از طریق اینترنت و مطبوعات باید به این مسئله پرداخته شود. باید میزگرد بگذاریم و بحث کنیم. چرا که فدرالیسم هم خودش یک شیوه اداره مملکت است که حتی می‌تواند استبدادی هم باشد.

(عزیزخواه): جناب آقای مهندس صرافی تشکر می‌کنم از حضور شما در این گفتگو و امیدوارم که اینگونه مباحث گامی هرچند کوچک اما قابل تامل باشد برای شناختن و التیام بخشیدن به دردهای اقوام مختلف ایرانی که بزرگان و اندیشمندان بر خود وظیفه بدانند و با گفتگو و بررسی علل پیدایش آن، خالق بستری باشند که خواست همگان در آن فراهم باشد و حقوقی که از آنان به عنوان حقوق اولیه و ابتدایی هر ملیتی نام برده می‌شود

محترم شمرده شوند. چرا که همدلی، تفاهم و یکپارچگی در جوامع کثیرالملل بوجود نمی آید مگر آنکه همه حول یک منشوری گرد آیند که آن منشور بتواند به خواسته های بدیهی آنان جامه عمل بپوشاند. خواست سایت آرازانلاین هم این است که اندیشمندان و محققان با ارائه مقالات و تحلیل های خود ما را در این راه یاری کنند و همانطور که جنابعالی اشاره کردید باید مبانی نظری این مباحث در میزگردها و گردهمایی های روشنفکران و اندیشمندان روشن شود، آنگاه در مقام عمل بتوانیم با پشتوانه این مبانی نظری به خواست مشترک دست یابیم.

(صرافی): من هم از شما و حوصله مخاطبین محترمتان متشکر و سپاسگزارم.



استفاده از مطالب با ذکر نام منبع آزاد است.